



گل آفا

کیومرث صابری طنز نویس نامور، چاپ روزنامه هفتگی «سیاسی، اجتماعی، انتقادی و ... گل آفایی» را از آبان ماه آغاز کرد و با نشر کاریکاتورهایی که اغلب بسیار گیرنده و پر معنی است و اشعار لطیف طنزی و قطعات شوخی و بامزگی سیاسی نشان داد که ذهن روشن و پر توان ایرانی در هر زمان توانایی دارد که به دنبال عبید زاکانی و دقایق اجتماعی زمانه خود را در پوشش طنز نویسی و مزاح پردازی و گاهی مطایبه و شوخی عریان سازد.

از دوره مشروطیت تا کنون چند بار روزنامه‌های طنزی سیاسی مهارت خود را آزموده‌اند. صور اسرافیل و چنته پابره‌نه در آغاز آن نهضت و خورشید ایران و ناهید در سالهای نخستین پس از کودتا ۱۲۹۹ و باباشمل پس از شهریور ۱۳۲۰ و حاجی بابا و علی بابا و چلنگرو چندین روزنامه دیگر در دوره حکومت مصدق و توفیق در سالهای دهه ۱۳۴۰ از مهمترین آنها در شما می‌آیند.

بطور نمونه شعری از ابوالقاسم حالت (از میان قطعات شعری آن روزنامه و یک کاریکاتور که مربوط به زبان فارسی و زبان خارجی است) از شماره ۸ آن روزنامه نقل می‌کنیم تا از این جریان ادبی در مجله آینده یادگاری بماند.

ترافیک‌نامه!

(زبان حال مجسمه فردوسی در میدان فردوسی تهران)

توضیح ضروری: این «ترافیک‌نامه» به مناسبت هزاره شاهنامه سروده شده است!

که رحمت بر آن پاک، تندیس، باد!
 ز دود تریلی، دم تا کسی!
 نخوردم در این شهر جز دود و دم
 دگر «شاهنامه» نیاید به کار
 «ترافیکنامه» ببايد نوشت

* * *

کند «چرخ گردنده» پا در رکاب!
 فرستد مرا بر سر این «چرخ دون»!
 همه گرد میدان و من در میان!
 به هر سو کسانند در جستخیز!!
 خیابان، خرابان! شده بی گمان
 گرفته مرا دامن از هر کنار!
 زده چنگ بر زیر پیراهنم!!
 «یکی پشت زین و یکی زین به پشت»!
 مرا گوش بخراشد این های و هوی!
 مرا بر سر اکنون در این آزمون!
 به میدان فردوسی از هر طرف
 فرستاده لشگر، «ترافیکشاه»!
 چو دریا که آرد به هر موج موج
 به میدان فردوسی و بعد از آن!
 سپاه گران «سپهبد قرن»!
 ز بنز و ز نیسان و گلف و پژو
 زمین شد شش و آسمان گشت هشت»!
 مگر بنده سرتیپ و سرلشکرم؟!
 بدین سو روان لشکر بیحساب!

چنین گفت فردوسی پاکزاد
 بسی رنج بردم در این سال سی
 ندیدم من از دهر غمیر از ستم
 به «میدان فردوسی» و «لاله زار»
 در این شهر آشفته‌ی بد سرشت

سحر چون برآید بلند آفتاب
 بسی لشکر از «وانت» و «کامیون»
 اتوبوس و پیکان و بنز و ژبان
 بپاگشته هنگامی رستخیز
 شده محشر شیر! هر جا عیان
 توگویی به هر سو، پیاده، سوار
 به ای لشکر از آدم و آهنم
 ز آدم ز آهن ز ریز و درشت
 به میدان فردوسی از چار سوی
 چه گویم چها آید از «چرخ» دون!
 سپاه ترافیک، بین صف به صف
 توگویی که اکنون به آوردگاه
 ز هر سو سپاهی رسید فوج فوج
 یکی لشکر از «توپخانه»! روان
 خروشان و غران و شیپورزن
 ز پیکان و پاترول، ژبان و رنو!
 «زسم ستوران در آن پهندهشت»!
 بسی لشکر اینجا است اندر برم!
 ز سعدی و حافظ به صد پیچ و تاب

نان به نرخ روز

ابوالقاسم حالت

کهنه رندی بود نام نامی‌اش بابا کرم
گه فروتن بود و گه انبیا نه فیس و ورم
دوخت هر دم کیسه و اندوخت دینار و درم
زیست عمری کامیاب و مالدار و محترم
چون زعهد کودکی تا آخرین ساعت که مرد

نان به نرخ روز خورد!

در جوانی مدتی لباده و دستار داشت
بعد تا چندی کراوات و کت و شلوار داشت
او که در اصلاح روی و موسی خود اصرار داشت،
دیدمش روزی که از اصلاح صورت عار داشت

گاه مو بر رخ نهاد و گاه موی از رخ سترد

نان به نرخ روز خورد!

آنکه در مجلس به بهلوی مدرس می نشست،
ناگهان از او برید و با رضاخان داد دست
چون رضاخان جیم شد، خود را به حزب توده بست
چون ورق برگشت و حزب توده هم دستور شکست

رفت و بر درگاه فرزند رضاخان سر سپرد

نان به نرخ روز خورد!

در بر اهل وفا رنگ وفا کیشان گرفت
در بساط میگساران، ساغر از ایشان گرفت
چون به درویشان رسید آئین درویشان گرفت
گرگ با نیرنگ، جا در جامه میشان گرفت

بر گلوی گوسفندان زبون دندان فشرد

نان به نرخ روز خورد!

گر فتاد اندر ته دریای قلم، شد نهنگ
ور به جنگل‌های افریقا در آمد، شد بلنگ
گشت مستغرنگه اندر محفل اهل فرنگ
گاه شد رومی رومی، گاه شد زنگی زنگ

گاه ترک و گاه نازی، گاه لر شد گاه کرد

نان به نرخ روز خورد!

گشت در هر راه نان و آب داری ره‌نورد
یافت هر دم صورتی دیگر، جو طاس تخته نرد
گاه نر شد، گاه ماده، گاه زن شد، گاه مرد
چون به بدبنداران رسید از ماده‌خواری توبه کرد

چو به میخواران رسید آن توبه را از یاد برد

نان به نرخ روز خورد!

در بر بود اسیان، آئین بودا را ستود
در بر زرتشتیان، زند و اوستا را ستود
چون مسیحی دید، انجیل مسیحا را ستود
چون کلیسی یافت، ده فرمان موسی را ستود

چون مسلمان دید، خود را از مسلمانان شمرد

نان به نرخ روز خورد!

مؤمنان او را یکی از مؤمنین پنداشتند
صالحان او را نکوکار و امین پنداشتند
زدها او را به زدی بیقرین پنداشتند
از چه رو جمعی چنان، جمعی چنین پنداشتند؟

چونکه هم در زهد شهرت داشت، هم در دستبرد